

بحران

در جامعه سرمایه‌داری

دیوید هلد

ترجمه: عبدالعالم حسینی

مارکسیست‌ها، به طور مرسوم، بحران را به مثابه تخریب بنیان‌های اداره‌کننده یک جامعه تلقی می‌کنند. در جامعه سرمایه‌داری، چنین تخریبی حاصل فرآیند انباشتی است که در آن نرخ سود دچار تعدل شده است. اما [در این دیدگاه] باید بین بحران جزئی یا اقول (Collapse) از یک طرف و بحران به معنای دگرگونی یک جامعه یا دگرگونی شکل‌بندی یک جامعه از طرف دیگر، تمایز قابل شد بحران در معنای اول اشاره به پدیده‌های جنون نوسانات اقتصادی - سیاسی (چرخه‌های تجاری - سیاسی) دارد که عبارت از دوره‌های مکرر رونق به ظاهر بی‌پایان و گسادی شدید فعالیت‌های اقتصادی، چنین نوساناتی از جمله جلوه‌های رایج نظام‌های سرمایه‌داری می‌باشند. بحران در معنای دوم به تشدید هتبه یا بنیان سازمان‌دهنده یک جامعه اشاره دارد. یعنی فرامی‌شود یا تخریب آن روابط اجتماعی که تعیین‌کننده هرصورت تحول در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی مربوط به یک جامعه می‌باشند.

مارکس، بنیان سازمان‌دهنده جامعه سرمایه‌داری را رابطه بین نیروی کار مزدبگیر و سرمایه می‌داند. وی تناقض اساسی این نوع جامعه را در تضاد بین تولید اجتماعی و تملک خصوصی مشخص می‌دهد. [در واقع تناقض در] تولید اجتماعی اختصاص یافته به بهبود منافع خصوصی، نهفته است. فرض درستی نظیر مارکس چنین سئوالاتی مطرح می‌شوند: آیا حوادث صد سال اخیر شیوهی تأثیرگذاری این تناقض اساسی جامعه سرمایه‌داری بر بوی‌های اجتماعی را عوض نکرده است؟ آیا مفهوم بحران از مسیر رشد بحران خیز (Crisis-ridden growth) و نابایار به سمت سبوری اساساً متفاوت منحرف شده است؟ اگر چنین است، نتایج الگوهای جدید تضاد و تناقض کدامند؟

مارکس، تمایلی عمومی همه جوامع سرمایه‌داری را به سمت سریع سرمایه محور و تمرکز فرایند سرمایه و تخریبی که بود بعد از آن نیز مارکسیست‌ها نشان دادند که چگونه صنایع و بنگاه‌ها به طور فرآیندهای یکدیگر وابسته می‌شوند. (Gurland 1941, Baran and Sweezy 1944, Neuman 1966) ضمن آن که تحلیل سرمایه‌داری امروزی بر حسب برخی از بخش‌ها (مانند بخش‌های رفاهی، بخش‌های خصوصی، انحصارات چندجانبه فروش

الگوهای سرمایه‌داری) بخش نیروی کار مازاد و بخش دولت) مفید است. درک این‌که چگونه بسیاری از بنگاه‌ها و صنایع به لحاظ امکان موفقیت به یکدیگر وابسته می‌باشند، نیز چالش توجه است. این شبکه وابستگی متقابل [حتا] در بهترین حالت در مقابل اقتضای شکننده و ظریفی قرار دارند. به گونه‌ای که هرگونه اختلال یا اغتشاش در زندگی اقتصادی می‌تواند بالقوه در سرتاسر نظام ریشه دواند. مثلاً [در چنین نظام] وابستگی یک بنگاه بزرگ یا یک بانک دارای عواید ضمنی برای بسیاری از تشکیلات اقتصادی ظاهرآ بی‌غیب و نقص و برای کلیه طبقات و در نتیجه برای پایداری سیاسی خواهد بود بنابراین برای آن‌که نظم اقتصادی و سیاسی جوامع امروزی با ثبات باشد نیاز به دخالت وسیع دولت مطرح شد. از این رو شکوفایی دولت و بسط تشکیلات دخالت‌گرای آن در قرن بیستم اجتنابناپذیر بوده است. اثرات وسیع تحولات درون جوامع سرمایه‌داری - سیاسی و یا تأثیر عوامل خارجی چون کمبود مواد خام (مثلاً به علت حوادث طبیعی بین‌المللی) باید مورد مدیریت دقیق قرار می‌گرفتند.

کوشش برای تنظیم فعالیت‌های سیاسی و حفظ پایداری رشد کوششی است که عمیقاً با کوشش و مدیریت مالی و پولی ارتباط پیدا می‌کند. [بندی‌های که] چهره برجسته دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بود چنین تلاش به درگیر شدن فرآیندهای دولت در حوزه‌های مختلف ایجاد سرمایه‌داری انحصاری دولتی) می‌انجامد. این‌گونه دخالت و درگیر شدن، خودمولد مشکلات بود. حال آن‌که است که تا اگر برخی دولت‌های خاص در به حائقل رساندن نوسانات اقتصادی موفق بوده‌اند، این موفقیت تنها از طریق به تأثیر نداشتن منضات بحران‌های بالقوه حاصل شده است (Habermas 1973) دولتها و حکومت‌ها، به منظور جلوگیری از بحران اقتصادی و آشوب سیاسی، مجبورند که سهم عمده‌ای از هزینه‌های تولید را به عهده بگیرند. علاوه بر این، دولتها به منظور ایفای نقش‌های مستوع زیاده‌دار، مجبورند ساختارهای بوروکراتیک خود را افزایش دهند. بنابراین پیچیدگی داخلی آن‌ها افزایش می‌یابد تا آن‌که کار به جایی می‌رسد که خود این پیچیدگی در حال رشد نیاز فرآیندهای را به مساعدت و سهم‌داری از آن به یک بودجه دولتی گسترده‌ی وجود می‌آورد. دولت خود سبوری است که از طریق مالیات و اخذ وام از بازار سرمایه، منابع مالی لازم را فراهم آورد. ضمن این‌که چنین کاری نیز نمی‌تواند از طریق دخالت در فرآیند انباشت و به خاطر انباشتن رشد اقتصادی صورت بگیرد. فشارها و محدودیت‌هایی از این‌گونه به ایجاد وضعیتی با تورم تقریباً ثابت و بحران در مالیه‌های عمومی کمک می‌نمایند (O'Conner 1973). اگر دولت نتواند راهبردهای سیاست‌گذاری مناسبی را در مورد فشارهای سیستمی بیابد، احتمالاً نتیجه حاصل، بابت فشارهای عمیق سفین دولت و اختلال در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی خواهد بود (Best and condly)

(1976). سئایل به قدری عمیق و ساختاری می‌شوند که به نظر نمی‌آید هیچ دولتی بتواند این زیاده‌ها را جز برای کوتاه مدت، به طرف نماید. تلاش‌ها برای به عقب راندن دولت در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نیز تنها با موفقیت‌های محدودی مواجه شد (Held 1989). عواقب سیاسی چنین وضعیتی به طرق گوناگون مورد تفسیر و تائید قرار گرفتند. هابرماس (۱۹۷۲) و اوفه (۱۹۷۲) نشان دادند که اگر مشکلات اقتصادی و تعارض‌های متضاد مکرر بین دولت - ملت‌ها به جنگ منجر نشوند [اما حداقل] بحران همیش مشروعبیت، دموکراسی‌های طبقاتی غربی را فرا خواهد گرفت. دولت در دم تناقض افشاده است دخالت در اقتصاد غیرقابل اجتناب است هر چند تجربه کنترل سیاسی دانش بر اقتصاد خطر به چالش کشیدن شالوده سنتی مشروعبیت نظم کل‌اجتماع را دارد - یعنی [مشروعبیت بر پایه] این عقیده که اهداف جمعی تنها به وسیلهی حمل افراد خصوصی و آن نیز در تمکین، رقابت با کم‌ترین میزان دخالت دولت در دیال‌گ کردن اهداف خصوصی حاصل می‌شود. دخالت دقیق دولت در اقتصاد و سایر حوزه‌ها توجه را به موضوعاتی چون انتخاب (Choice)، برنامه‌ریزی و نظارت جلب می‌نماید. دست دولت نسبت به دست فاسمونی بازار، سرنویز و هوسازتر است. حوزه‌های بیش‌تر و بیش‌تری از زندگی توسط عموم مردم به عنوان حوزه‌های سیاست‌زده شناخایی می‌شوند. و این یعنی سقوط در مرحله نظارت پنهان دولتی به وسیلهی خود دولت. نقش گسترشی در جای دست‌انظارت بزرگ‌تری را نسبت به دولت به وجود می‌آورد. به عنوان مثال، طلب مشارکت و سودر مشاوهه قرار گرفتن در تصمیم‌گیری‌ها [از جمله انتظاراتی است که گروه‌های ذینفع از دولت دارند]. اگر این انتظاها در بدیل‌های موجود برآورده نشوند ممکن است دولت دچار بحران مشروعبیت شود. تعارض‌ها بر سر نظارت بر مکان کار، درآمد، کیفیت و کمیت کالاهای دولتی و خدمات دولتی، ممکن است به فراموشی سرزدهای نهادهای مزبور تحت مدیریت اقتصادی و نظارت سیاسی سرازیر شوند. تحت چنین شرایطی تحول اساسی نظام غیر قابل اجتناب می‌شود. چنین تحول در نظام به احتمال زیاد در شکل یک برنامه‌ریزی قیام‌گونه قدرت سیاسی نخواهد بود. بل که به وسیلهی فرمایشات ملایم نتوان نظم موجود برای بازتولید خود و ظهور بالندگی نهادهای جانشین صورت می‌گیرد.

کسانی که چنین سبوری را رقم می‌زنند مایل بوده‌اند که نیروهای اجتماعی تجربه‌کننده سبوری کنند و بنابراین خصوصی‌کننده تجارب مردم در مورد جهان اجتماعی را ناچیز شمرده و گمان نمایند. عواملی چون ساختارهای تعویض‌آفرین میان دستورها، تورم، بحران در بودجه‌های دولتی و توسعهی ناموزون، که اثرات بحران اقتصادی را به گروه‌هایی چون مصرف‌کنندگان، افراد بیکار و از کار افتاده بیماران و دانش‌جویان افشاده می‌دهند همه این عوامل بخشی از یک مجموعه‌ی پیچیده هستند که در تشکیل صفا، مقدم تضادهای

منابع:

1- Best, Michael and Connolly,
William 1976: *The politicized
Economy.*

2- Giddens, Anthony 1985: *The
Nation-State and Violence.*

3- Gurland, A.R.L. 1941:
"Technological Trends and Economic
Structure under National
Socialism."

4- Habermas, Jurgen, 1973
(1976): *Legitimation Crisis.*

5- Held, David, 1982: "Crisis
Tendencies, Legitimation and the
State". In John Thompson and
David Held eds. *Habermas:
Critical Debates.*

6 ---- 1989: *Political Theory
and the Modern State.*

7 ---- and Krieger, Joel, 1982:
"Theories of the state: some
competing claims". In Stephen
Bernstein et al. eds. *The state in
capitalist Europe.*

8- O' Connor, James, 1973:
The Fiscal crisis of the state.

9- Offe, Claus, 1972: *Struktur-
problem des Kapitalistischen
states.*

10 ---- 1980: "The separation of
form and content in Liberal
Democratic politics."

11- Paritch, 1977: "The
Development of corporatism in
Liberal Democracies."

12- Poggi, Gianfranco, 1978:
"The Development of a modern
state."

13- Schmitter, P.c. 1977:
"Modes of Interest Intermediation
and Models of societal change in
Western Europe."

14- Skocpol, Theda, 1979:
"States and social Revolutions."

15- Wallerstein, Immanuel,
1974: "The Modern World System."

حالی که شرایط لازم برای تحقق موضع‌گیری‌های ضد
دولت فراهم می‌گردد. نطفه‌های انواع گوناگون
جنبش‌های سیاسی دیگر نیز بسته می‌شوند
جنبش‌هایی مانند جنبش راست جدید نگرانی نسبت به
تحولاتی که سمت و سوی ندارند می‌تواند نیاز به
ناسی سنت و اقتدار را زداند. این جاذبه‌های است
برای گروهی محافظه‌کار جدید - راست جدید. در میان
مردم، در میان ملت و در میان بسیاری از کسانی که
احساس می‌کنند عملاً شناخته نشده‌اند.

جای تأکید بسیار دارد که بنابراین گرایش‌های فرابین
قبیل با همه پیچیدگی‌ها و ابهامات بدون در نظر گرفتن
شرایط و فشارهای بین‌المللی قابل تأویل نیستند. جهان
سرمایه‌داری وابسته به یک بار بار بین‌الملل خلق شده
است و حتی به تجارت بین‌الملل وابسته تر است.
پیوندهای چنگنه اقتصادی میان دولت - ملت‌ها که
خارج از کنترل هر دولت منفرد می‌باشند (Waller
1974). estain, و توسعه اقتصادی نامتاسب و
نامتوازن بین کشورهای صنعتی پیشرفته و جهان سوم،
احتمال تعارض شدید بر سر این‌که چه کسی در مرکز یا
در حاشیه نظم اقتصادی باشد را تقویت می‌کند و به
تخاصم بر سر نظارت بر منابع نامن می‌زند آن‌چه
می‌توان نادیده گرفت ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر و ناآ
وخبم نظام بین‌الملل دولت - ملت‌هاست که در دوران
ماقبل توسعه‌ی سرمایه‌داری ریشه داشته اما به
شدت تحت‌تأثیران فرازگرگرتانند (Poggi 1978).

به منظور درک عوامل امروزین بحران، تحلیل
کاملاً متفاوت از شرایط بین‌المللی محدودکننده
سیاست‌ها و خط‌مشی‌های جوامع مدرن و تحلیل
زمینه‌های [داخلی] آن سیاست‌ها، ضروری است. این
مطلب به بقیه درست است که محل تلاقی فرآیندها
و "احداث" عرصه‌های ملی" یا "توسعه‌های
بین‌المللی" هستند، که بر اصول سازمان‌دهنده
یک جامعه تأثیر می‌گذارند. توسعه‌های
بین‌المللی عوامل تعیین‌کننده اصلی بحران‌های
دوران گذار [در کشورهای در حال توسعه] می‌باشند
حوادث عرصه‌های ملی بحران در شیوه‌های
حکومتی خاص، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی و
سیاسی، کشمکش متخاصم در روابط بین‌المللی،
اخراج نهادها اقتصادی و از این قسبل می‌باشند
(Skocpol 1979). تبیین چنین عواملی از طریق
مارکسیسم کلاسیک با تأکیدش بر تاریخ به مثابه
بسیرفت‌بانه نیروهای تولید یا به مثابه تکامل
بالنده جوامع از طریق تضاد طبقاتی و تجدد راه
حسل‌های جامعه گزار دشواری است (Giddens
1985). به نظر می‌رسد که توسعه‌های داخلی و بین
جوامع، برزهای چنین چارچوب مفهومی را در نورده‌اند
و ابزار نظری مارکسیسم [کلاسیک] برای تشکیل
شالوده نظری، نظر، امروزین بحران، ناگافی است.

پانویس‌ها:

مقاله حاضر ترجمه‌ای است از کتاب،
Bottomore, Tom (ed), 1991, "A

طبقاتی با هم ترکیب شده‌اند. نشانه‌هایی که مکرراً در
میان گروه‌ها] تکثیر شده و در نتیجه کمتر قابل ترک
می‌شوند (Held 1982/1989). یکی از جلوه‌های
قابل توجه این گرایش‌ها ظهور تنظیمات
صنفتی‌گرایانه (Corporatist) در بسیاری از
جوامع غربی است. دولت در تلاش‌های خود برای حفظ
نظم موجود اغلب گروه‌های را به طور گزینشی به‌ها
می‌دهد که فرمانبرداری و پشتیبانی آن‌ها حیاتی است
[یعنی] سرمایه‌ی الیگوبولی (انحصار چند جانبه) و
نیروی کار سازمان‌دهی شده. نمایندگان چنین گروه‌های
استراتژیکی [اتحادیه‌های کارگری و کنفدراسیون‌های
تجاری] با نمایندگان (امپارازن) دولتی هم‌پای می‌کنند
تا تهدیداتی را که متوجه باایداری سیاسی است از طریق
فرآیندهای مذاکره و چانه‌زنی به شدت غرض‌ورس و فوق
المرامی رفع نمایند. بنابراین یک مصالحه طبقاتی
(Parramouse Class) بین گروه‌های
فردرئند متخاصم کارمندی تقویت منابع مشترک صورت
می‌گیرد که بر ضرر گروه‌های اسپه‌پذیری چون افراد از
کسار افتاده، بیماران، افراد خارج از اتحادیه‌ها،
رنگین‌پوستان و مناطق محروم چین مناطق دارای
صنایع رو به زوال و بی‌اهمیت برای اقتصاد جدید تمام
می‌شود (Held and Kriege 1982).
براین‌بارین صوفی مفهوم سرنوشت‌ساز تعارضات اجتماعی
ممکن است به طور مکرر دچار تلاشی و تجزیه شوند.
تحت چنین شرایطی، پیامدهای سیاسی نامنم خواهند
بود.

اما همواره گرایش‌های تقویت‌کننده ظهور یک
بحران وخبم وجود دارند. تبعیض به نفع گروه‌های غالب
به وسیله راهبردهای صنعتی‌گرایانه، جاه‌زنی‌های خاص
و جسمانی‌های انتخابیاتی - پارالمانی - گروه‌های
تسپه‌پذیرتر را فرسوده می‌نمایند. تبعیضاتی که ممکن
است بسزای بقای یک رژیم لازم باشند تنظیمات
صنفتی‌گرایانه ممکن است به طور اساسی پذیرش عمومی
نهادهایی چون نظام‌های جزئی و رسوم جاه‌زنی جمعی
را دچار خدشه نمایند. در نتیجه تنظیمات جدید
ناخواسته به شکل‌گیری جنبش‌های مخالف وضع موجود
می‌انجامند. جنبش‌هایی مخالف محروم‌نشانگان از
فرآیندهای تصمیم‌گیری مانند کارگران دین پایه‌ی
کارخانه‌ها، با نمایندگان گروه‌های صنایع محیط زیست
و جنبش‌های زنان (Offe 1980).

ضمن آن‌که بدبینی وسیعی نسبت به سیاست‌های
متداول وجود دارد. عدم اطمینان قابل ملاحظه‌ای نیز در
مسورده جایگزینی‌های وضع موجود حاکم است.
نگرش‌های جنگ سرد و البته ظهور و افول استالیانیسم،
عقاید سوسیالیستی را در چشمان بسیاری بی‌اعتبار
ساخته است. در مورد نهادهایی که نباید وجود داشته
باشند و جهت‌گیری‌های سیاسی کلی که باید اتخاذ شوند
اطمینان و قطعیتی وجود ندارد. اما برهانی مستی بر این
پاور و دردی که بدبینی فراگیر و احساس بی‌گانه‌گی کردن
بسیاری از مردم نسبت به نهادها، حاکم، شالوده‌ی
نارضایتی‌های سیاسی آینده را تشکیل می‌دهند. در